



مسئولیت متن و شکل بدوش نویسنده مضمون میباشد، عقیده نویسنده لزوماً نظر افغان جرمن آنلاين نمی باشد



۲۰۲۳/۰۸/۰۴

عبدالباری جهانی

## نگاه مختصری به سلطنت و شخصیت امیر حبیب الله خان (قسمت چهارم)

قتل امیر حبیب الله خان:

برادرکشی، فرزند کشی و پدر کشی در تاریخ سیاسی جهان، خصوصاً در تاریخ رژیم های استبدادی مطلقه، پدیده جدید و ناآشنا نبوده است. تاریخ عباسی های بغداد، عثمانی های ترکیه، صفوی های ایران، مغولان هند، سدوزاییان و محمدزاییان افغانستان و ... مملو از همچو حوادث ناگواری بوده است. منتهی در تواریخ سلاله های که ذکر نمودیم قاتلان پادشاهان و شهزاده ها معمولاً، در صفحات تاریخ، درج شده و شناخته شده اند ولی در باره حادثه قتل امیر حبیب الله خان تا امروز ابهاماتی موجود هستند. اینکه قاتل امیر حبیب الله خان تا آخر کشف نشد و حتی در زمان اعلیحضرت امان الله خان تحقیقاتی در باره چنین یک جنایت بزرگ صورت نگرفت به صراحت و جرأت گفته میتوانیم که قتل امیر محصول دسیسه های اشخاص داخل دربار بوده است.

نزدیکترین رقیب قدرت او برادر کهنترش سردار نصرالله خان بود که خود را مستحق تخت و تاج میدانست و، چون حافظ قرآن بود، نفوذ فوق العاده در طبقه ملاهای محافظه کار داشت. در پهلوی سردار نصرالله خان بیوه امیر عبدالرحمن خان و مادر سردار محمدعمرجان بود که از روز اول برای پادشاه ساختن فرزند خود دست بکار شده بود. امیر مجبور بود که برای تحت نظارت گرفتن اینها دسته بسیار بزرگ محافظین مقرر کند و عملاً نظر بند بسازند. مادر امان الله خان، ملکه علیاحضرت نفوذ بسیار زیادی بهم رسانده بود و او به نوبه خود برای به قدرت رساندن فرزند خود فعالیت مینمود. شخص امان الله خان، وقتی دانست که بعد از مرگ پدرش برادر بزرگتر او سردار عنایت الله خان، که عملاً ولیعهد بود، پادشاه خواهد شد، و در انصورت چانس به قدرت رسیدن او کمتر خواهد بود، دقیقه ای بیکار نمی نشست. مادر امان الله خان به اندازه ای خانم مقتدر بود که سه کنیز خود را به دست خود به خاطری کشته بودند که با امیر رابطه جنسی داشته و مورد نظر او بودند. وقتی با امیر قهر میشد امیر مانند یک کودک عذر میکرد و او را راضی مینمود. امیر با برادر کهنترش سردار نصرالله خان، که اندکی بعد از پادشاه شدنش او را به حیث قوماندان عمومی فوج مقرر نموده بود، مقابله رویاروی کرده نمیتوانست. او نه تنها قوماندان عمومی لشکر بود بلکه نفوذی در طبقه محافظه کاران و شیخان کشور بهم رسانده بود که از میان برداشتن و یا ضعیف ساختن او برای امیر حبیب الله چندان کار اسانی نبود. امیر حبیب الله خان، که فطرتاً از شخصیت قوی مانند پدر خود برخوردار نبود، نمیتوانست که با داشتن چندین دشمن در حرم خود، همزمان مقابله کند. Hamilton.

Afghanistan PP 360-366

اختلافات امیر حبیب الله با سردار نصرالله خان به سرحدی رسید که یک شب مادر امیر با قرآن شریف داخل حرم شد، در حالیکه سردار نصرالله خان هم نشسته بود، و از امیر خواست که برادر کهنتر خود را دوست داشته باشد و از نصرالله خان خواست که احترام برادر بزرگتر خود را نموده و ازو بحیث امیر افغانستان متابعت خالصانه نماید.

Diary of the British Agent. Dec20th 1908

امیر حبیب الله خان در پهلوی رقیبان قدرت در داخل دربار دشمنان فراوان در خارج از دربار داشتند. او در طی سالهای قدرت خود صدها مخالفین خود را به زندان افکنده و ده ها مخالفین خود را به جوخه اعدام سپرده بودند و طبعاً دشمنانی را برای خود خلق نموده بود که هر وقت در پی فرصت انتقام گرفتن بودند.

جنگ اول جهانی به نفع متحدین به پایان رسید و امیر حبیب الله خان برای پادشاه بیطرفی خود از حکومت هند برتانوی طالب استقلال کامل شد. قبل از آنکه او در زمینه جوابی را دریافت بدارد مبنی بر اینکه در کنفرانس صلح تنها ممالکی حق اشتراک دارند که در جنگ جهانی حصه فعال گرفته باشند او به قتل رسیده بود. Sykes Vol.

2 P 265

د پايو شميره: له 1 تر 5

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړيکه ټينگه کړئ [maqalat@afghan-german.de](mailto:maqalat@afghan-german.de) يادونه: دليکنې د ليکنيزې بڼې پازوالي د ليکوال په غاړه ده، هيله من يو خپله ليکنه له راليرلو مخکې په خپر و لولئ

امیر حبیب الله خان، قبل از گرفتن جواب از مقامات هند برتانوی، عازم جلال آباد و لغمان شد و در شب ۲۰  
فبروری ۱۹۱۹ به وسیله فیر تفنگچه به قتل رسید.

سپه سالار محمدنادرخان و عبدالاحدخان، و سردار نصرالله خان نایب السلطنة و شهزاده عنایت الله خان معین  
السلطنة و نیک محمدخان ایشک آقاسی حضور و محمدعزیزخان ایشک آقاسی خارجه و محمودلی خان سرجماعه  
غلام بچه گان خاص و شاه ولی خان رکاب باثی و احمدشاه خان سر میر اسپور و سردار محمدیوسف خان مصاحب  
خاص و... به دور خیمه امیر حاضر شدند. یکی از قاتل پر سید. چون قاتل از خدا غافل معلوم نبود، سردار نصرالله  
خان در پاسخ او فرمود که کشنده معدوم و نامعلوم است، نمیتوان کسی را به تصور و گمان مأخوذ کرد و دیگری  
ازین اظهار سردار معزی الیه گفت: قاتل از ممالک خارجه نبوده و بجز از اهل اردوی معلی و خدمه خاص حضرت  
والا مرتکب این فعل ننگین و نازیبا نشده است زیرا که دزد از خارج فرودگاه اردو با کثرت کشیک چیان که به  
فاصله چند گام از هم دور به پا ایستاده باشند رسانیده اقدام در چنین کار دشوار خجلت آثار نماید. پس بایست که  
خدمه را که در شب اذن دخول و خروج در سرایرده دارند و کشیک چیان ایشان را مأذون دانسته مانع نشده و نمی  
شوند با منصبداران کشیک چیان و پاسداران نوبتی که در حین کشاد دادن تفنگچه مواظب پاسداری و بیدار بوده اند  
مأخوذ شوند... و سردار نصرالله خان در پاسخ این اظهار و گفتار او فرمود که در این وقت نازک فرصت اقدام  
کردن در امر موهوم و نامعلوم نیست که جمعی را بخیال و گمان گرفتار ساخته از خود بری و بیزار نمود و هر  
کار آسان و دشوار به خود وقت اجرایی دارد و در این حال شیخ عبدالله از غلام بچه گان خاص کلیدهای صندوقچه  
مواهیر شاهی را که به بند ساعت ظل الهی آویخته بودند با تفنگچه خاصه که در زیر سر امیر شهید سعید بود با  
تفنگ و قطار فشنگ شاهی حاضر حضور سردار نصرالله خان نمود و او کلید ها را برگردن خود آویخته تفنگچه  
را بر کمر خویش بست و تفنگ و قطار فشنگ را به عبدالله خان که بدومیل خاطر و اعتماد داشت تفویض نمود.  
کاتب، سراج التواریخ جلد چهارم قسمت سوم ص ص ۶۲۴-۲۵

وقتی سردار عنایت الله خان خواست که جسد پدر خود را ببیند، سردار نصرالله خان گفت که او نمیتواند نعش بردار  
خود را ببیند و شاید از غم و غصه صبر و شکیبایی خود را از دست داده و از کار بماند. او با خونسردی تمام به  
حاضرین تسلی داده میگفت که ازین کار ها در دنیا بسی به منصفه صدور پیوسته و باز ماندگان باید که صبر و  
شکیبایی را پیشه خود کند.

سردار نصرالله خان وقت را ضایع نموده و در پهلوی خیمه امیر حبیب الله خان، دربار را تشکیل داد. سردار  
نصرالله خان پیشنهاد نمود که جسد شاه شهید را در کله گوش لغمان بخاک بسپارد ولی چون حاضرین موافقه نکردند  
جسد او را به جلال آباد نقل دادند. وقتی به حضار اطلاع دادند که شب گذشته کسی امیر را با تفنگچه شهید ساخته  
اند صدای ناله و شیون از مردم بلند شد ولی سردار نصرالله خان ضمن تسلیت دادن به فوج و مردم اظهار داشت  
که مهم اسلام است و باید از دین اسلام نگهداری کنیم این مهم نیست که کدام یکی از ما امیر است. سردار نصرالله  
در ادامه گفتار خود لب به انتقاد از امیر حبیب الله کشود و گفت که ما باید ازین حقیقت عبرت بگیریم که دیدیم یک  
پادشاه بزرگی شب و روز خود را صرف شکار و کوه گردی و صحرا نوردی و عیش و عشرت و بی خبری کند  
بایست نتیجه و ثمره یله گردی خویش را ببیند. چنانچه و این نیست مگر نتیجه نفس پرستی و رعونت و خود پسندی  
خودش که به روی روز آمد و دید. و ازاین گفتار او سپه سالار محمدنادرخان برآشفت و گفت: بلی برای پادشاه  
آینده افغانستان تجربت و عبرتی گذشته شد که هر که خود پسندی و نفس پرستی و یله گردی کند حالش همین خواهد  
بود و از این اظهار سپهسالار، شهزاده عنایت الله خان معین السلطنة که با او رقابت داشت گفت بلی پادشاه آتیه  
افغانستان اگر شخص با لیاقت و بی لیاقت باشد از اولاد امیر عبدالرحمن خان خواهد بود و به دیگری نخواهد رسید  
که در افغانستان جالس سریر امارت گردیده پادشاهی و فرمانروایی کند. همان کتاب ص ص ۶۲۶-۲۹

از کردار و گفتار سردار نصرالله خان هویداست که اگر در قتل امیر حبیب الله خان مستقیماً اشتراک نداشت حد اقل،  
بحیث بردار شخص مقتول، هیچگونه غم و غصه ای نشان نداده است و گویا انتظار چنین واقعه ای را داشت.  
سردار نصرالله خان، به حکم این نص یا روایت عامه که تا امیر جدید بیعت نکرفته باشد امیر مرحوم به خاک  
سپرده شده نمیتواند از مردم به بیعت گرفتن آغاز کرد. ایشک آقاسی علی احمدخان، معین السلطنة عنایت الله خان،  
شهزاده امین الله خان، شهزاده محمد عمرخان و غیره سرداران و سران دولتی یکی بعد دیگری بیعت دادند و سردار  
نصرالله خان را به حیث امیر جدید اعلان نمودند. همان کتاب ص ص ۳۳۶

سردار نصرالله خان، در اولین بیانیه خود برای حضار، یکبار دیگر متوسل به نکوهیدن بردار فقید خود گردید و  
گفت که این واقعه از غفلت و بیبکی و عیاشی خودش برایش دست داده نتیجه بخش وخامت آمد؛ اگر چنانچه در  
خور شغل خطیر امارت و ممالک داری و عدالت و رعیت پروری است، ساعات خود را مصروف مهمات مملکت  
و ملت و داد دادن ستم رسیدگاه رعیت و احیای حق و اماتنه باطل می کرد و ایام و هفته ها و ماه های زندگانی بی

عوض و بیش بهای خویش را به شکار مرغ و ماهی و سیر کهسار و بیابان و گلزار به سر نمی برد، چرا در دره تنگ کله گوش کشته گشته داغ ننگ و عار را بر جبین افغان و افغانیان غیور می نهاد؟ همان کتاب ص ۶۳۷

نصرالله خان، به فتوای ملا عبدالرزاق، مقام شهادت را هم ازو دریغ داشت و قضیه قتل او را مشکوک دانسته حمل بر خودکشی نمود و امر کرد تا جسد حبیب الله خان را، مانند سایر مردم، غسل دهند و، بحیث شهید، با لباس خود به خاک نسپارند. همچنین باغ شاهی را برای دفن جسد او مناسب ندانسته بلکه میدان بازی گلف را برای دفن نمودن جسد امیر مناسب دانست. و چند لحظه بعد از آن به عساکریکه بر شهید شدن امیر حبیب الله خان گریه و ناله میکردند، همان سخنان اولیه خود را تکرار نموده گفت که ما و شما باید در غم اسلام باشیم نه در غم کسیکه زندگی خود را به لهو لعب و عیاشی صرف نمود و اخرا الامر قربانی اعمال خود گردید. همان کتاب ص ۶۳۸-۴۰

سردار نصرالله خان، فردای همان روز، نامه ای عنوانی عین الدولة امان الله خان، بدست شجاع الدولة، به کابل فرستاد. از واقعه دلخراش کشته شدن پدر و به امارت رسیدن خودش اطلاع داد. امان الله خان، با چشمان اشکبار، همانند، سردار عبدالقدوس خان اعتمادالدولة و ایشک آقاسی محمدسورخان و سعدالدین خان قاضی القضاة را دعوت حضور فرموده و ایشان و غیره خدمتگاران چون افندی جنرال محمودسامی و نایب سالار محمدنعیم خان و جنرال عبدالوکیل خان و نایب سالار صالح محمدخان و سایرین را از موضوع آگاه نموده از حاضرین، در گرفتار نمودن و بسزا رسانیدن قاتل، طالب کمک شد. امان الله خان خود را امیر اعلان نمود و از تصمیم خود به سردار نصرالله خان اطلاع داد. همان کتاب ص ۶۴۱-۴۵

سردار نصرالله خان دو روز انتظار رسیدن اخبار از کابل را با وسوسه و تشویش تمام کشید؛ و چون از کابل احوالی نرسید و ضمناً لین تلفون هم قطع شده بود سردار نصرالله خان شخص دومی بنام سردار محمدیونس خان را به کابل فرستاد. از یونس خان هم اطلاعی نرسید ولی سردار نصرالله خان با وجود تشویشی که داشت روز چهارم قتل حبیب الله خان مراسم تاجبوشی را بجا آورد و وعده سپرد که تتخواه عساکر را ماه دو روپیه افزایش دهد. ولی عصر همان روز هیأتی از کابل آمد و مشاور نزدیک سردار نصرالله خان بنام عبدالاحد خان به او حالی نمود که امان الله خان در کابل اعلام امارت نموده و جمهور مردم کابل و اطراف نزدیک آن شهر با امان الله خان بیعت نموده اند. ضمناً شخصی بنام ملا غلام محمد نامه ایرا که میگفت از طرف عموم بزرگان لشکری و ملکی کابل به رشته تحریر کشیده است به دست سردار نصرالله خان داد و او هم به جهر قرأت نمود.

در سطور اول آن نامه، سردار نصرالله خان را به خاطری نکوهیده بود که در باره شهید شدن امیر حبیب الله خان هیچ گونه تحقیقاتی بعمل نیآورده و در عوض خود را امیر اعلان نموده و ضمناً به جنازه امیر حبیب الله توهین نموده و آنرا در میدان گالف که بازیچه گاهیست بخاک سپرده اند. در نامه آمده بود که سردار نصرالله خان حق فرزندان امیر حبیب الله خان را زیر پا گذاشته و خود بر کرسی امارت تکیه زده است در حالیکه امارت حق مسلم فرزندان امیر حبیب الله خان بوده است.... همان کتاب ص ۶۵۰-۶۶

اعلیحضرت امان الله خان ضمناً بنام ملت مسلمان افغان یک اشتهاری را به نشر سپرد که در آن وظیفه خود و ملت را یافتن قاتل امیر حبیب الله خان و انتقام گرفتن خون آن پادشاه مظلوم دانسته بود. امان الله خان در آن پیام نکر نموده بود که تا قاتل پدر تاجدار خود را نیافته و انتقام خون او را از قاتل نگرفته باشد آرام نخواهند نمود و حسام در نیام خواهد آورد. همان کتاب ص ۶۶۷-۷۰

سردار نصرالله خان، به مجرد دریافت داشتن احوال کابل و اعلان امارت امان الله خان، مأیوس گشته و متن استعفی خود از امارت را به رشته تحریر آورد. تنها کسانیکه او را به مقاومت و حمله بر کابل تشویق مینمودند مستوفی الممالک محمدحسین خان و ملاعبدالرزاق بودند، که در باره طرفداران خود مبالغه نموده و تعداد آنها را به صدها هزار قلمداد مینمودند.

مستوفی محمدحسین خان به سردار نصرالله خان مشوره لشکرکشی برکابل را نمود و نصرالله خان هم با او همراه شد و پیشنهاد او را درزمینه امضاء نمود. ولی دراین ضمن شورش و بی نظمی در لشکر به میان آمده بعضی سپه سالار محمدنادرخان را دستگیر نموده قاتل امیر حبیب الله خانش خواندند و تا سردار نصرالله خان او را از دست عساکر نجات داده در شهر آوازه بلوا و شورش عساکر منتشر گشت. سردار نصرالله خان با شنیدن این اخبار دست پاچه شده منشی محمدعمرخان را امر نمود که استعفی او از امارت را بنگارد؛ البته پس از شنیدن را پور خیریت در شهر جلال آباد استعفای خورا واپس گرفته تصمیم به تشکیل مجلس مشورتی نمود. ولی به زودی او ضاع دگرگون شده. عساکر به اقامتگاه سردار عنایت الله خان هجوم برده و خواستار سپه سالار محمدنادرخان شدند تا به انتقام قتل امیر حبیب الله خان او را به قتل برسانند. سردار عنایت الله خان، اگرچه عساکر را وعده سپرد که سپه سالار محمدنادرخان را به آنها خواهد سپرد تا در حضور او به قتل برسانند و عساکر را موقتاً قانع نمودند ولی آنها فردای آن روز سپه سالار محمدنادرخان و شاه محمودخان را گرفتار نمودند. فردای آنروز تقریباً همه خاندان

مصاحبان سردار محمدیوسف خان، سردار محمدآصف خان، احمدشاه خان، شیراحمدخان، شاه ولی خان ... بدست سپاهیان بودند.

ضمناً سردار نصرالله خان، چون در خود یارای مقاومت ندید، صبح همان روز، یعنی روز ششم اعلان امارت خود، استعفای خود را از امارت به نشر سپرد و از اعلیحضرت امان الله خان بیعت خود را اعلام نمود. عساکر جلال آباد میخواستند که مستوفی محمدحسین خان را به قتل برسانند ولی به کمک جنرال عبدالرحیم خان از مرگ نجات یافته و با خاندان مصاحبان به کابل فرستاده شد. ص ص ۶۸۰-۷۱۱

مرحوم میر غلام محمدغبار مینویسد که سردار نصرالله خان مخالف طرح حمله بر کابل بود که از طرف طرفداران او در جلال آباد پیشنهاد گردیده بود و گفت که اگر من برای گرفتن تاج و تخت بجنبم تمام سرحدات شرق کشور در زیر پرچم من جمع خواهند شد ولی ریختن خون در افغانستان بئع اسلام نیست لهذا من از پادشاهی که بالای خون بنا گردد گذشتم. غبار، افغانستان در مسیر تاریخ جلد اول ص ۷۴۳

این ادعای مرحوم غبار قابل تأمل است زیرا این بیانیه سردار نصرالله خان، اگر ایراد نموده باشد، در هیچ متن تاریخی موجود نیست و دوم اینکه شاهد عینی وقایع جلال آباد و کابل فیض محمدکاتب مینگارد که سردار نصرالله خان نقشه طرح شده محمدحسین خان مستوفی الممالک را، که مبنی بر جمع نمودن قوای شرقی، جنوبی و کوهستان بود و مقصد آن حمله بر کابل از سه طرف بود از طرف سردار نصرالله خان منظور و فردای آن روز میخواستند این نقشه را به منصفه عمل بگذارند که حالات طوری فراهم شد که نصرالله خان مجبوراً از عزم خود برگشت.. کاتب. سراج التواریخ ص ص ۶۸۶-۸۸

نصرالله خان نه تنها از مقام امارت استعفا داد بلکه از کرده خود پشیمان گشته و با معذرت تمام بیعت نامه ای را، از جانب خود و همراهانش، به اعلیحضرت امان الله خان فرستاد که توأم با الفاظ وافر چاپلوسی بود «حضرت الهی جل سلطانه، وجود عزیز فرزند کامکار و نور دیده برخوردار امیر امان الله خان را از حوادث روزگار برکنار داشته، به مقصد دارین کامیاب گرداند و چون به موجب التجا و بیعت ازجمندان سعادت‌مندان معین السلطنة و عضدالدولة و باقی ارجمدان عزیزان و خدام حضور و صاحب منصبان نظامی و ملکی امارت افغانستان را قبول کرده مشروحاً به حضور آن ارجمند عزیزالوجود اطلاع داده بودم. در ثانی اطلاع دهی آن فرزند ارجمند برای من رسید و معلوم شد که مردمان دارالسلطنة کابل به حضور شما بیعت نموده و شما قبول امارت دولت افغانستان را برای خود کرده اید لهذا چون خود من خواهش امارت را نداشتم و محض برای سرپرستی شماییان و لحاظ دین و ملت افغانستان آن بارگران را بردوش خود قبول نموده بودم و هرگز به نفاق و آزردهی شما روادار نبودم و نیستم و شما رافروزد دل‌بند ارجمند خود به قراری که میدانستم میدانم و امارت و دولت و حشمت آن فرزند را از خود می‌شمارم...» همان کتاب ص ۷۰۸

سردار نصرالله خان دو روز قبل از قبول نمودن امارت امان الله خان و فرستادن بیعت نامه به دربار کابل، از طرف مردم جلال آباد به مردم کابل نامه ای را نگاشته بود که پر از الفاظ تهدید آمیز بود و در آن نامه از امان الله خان دعوت بعمل آمده بود که از عزم خود برگردد و به امارت سردار نصارالله خان گردن نهد و ضمناً طالب هدایت برای کافه مردم کابل گشته بود که راه غلطی را انتخاب نموده و به امارت امان الله خان راضی گشته اند. سردار نصرالله خان به اهالی کابل هدایت داده بود که با جناب عین الدولة عرض نمایید که از این وادی سخت و مشکل و ازین راه بعید از رسیدن به منزل بگذرد و قطع نظر کند و به هر زودی که ممکن شود بیعت نامه به حضور والا در جلال آباد بفرستید و از خون ریختن مسلمانان دست کشیده خود را خسرالدنیا و الآخره و مسوول خدا و رسول نسازید... همان کتاب ص ص ۶۹۶-۹۷

طوریکه در بالا متذکر شدیم، سردار نصرالله خان بالأخره گردن به قبولی بیعت امان الله خان نهاد و با فامیل مصاحبان بطور زندانی بسوی کابل حرکت نمود.

اما کارتحقیقات قتل امیر حبیب الله خان بکجا کشید؟ مرحوم غبار مینگارد:

«... امیر امان الله خان دوماه بعد از حبس نایب السلطنة درباری تشکیل و نتیجه یک تحقیقات مصنوعی را، که بر بنای الزام نایب السلطنة و شاه علیرضا خان کنکمشر و یک نفر از درباریان (عبدالاحدخان) قرار داد، بیان کرد و رای خواست و هم گفت که عضدالدولة و خاندان شاهی به اعدام نایب السلطنة رای داده اند. سردار مدافع امین الله خان کاکای امیر بایستاد و گفت یک برادر مارا دیگران کشتند و این دیگری را خود ما بکشیم؟ البته در محبوس بودنش حرفی ندارم. سردار صنایع محمدعمرخان این پیشنهاد را تایید کرد. و برادر سوم سردار غلام علی خان گفت اتهام هر جرمی محتاج ثبوت است. شما برادر بزرگ مارا به محکمه شرعیه محول نمایید؛ اگر اتهام ثابت شد مجازات و آلا رها خواهد شد. رای ما و شما معتبر نیست.

پس نایب السلطنة محبوس ماند و عبدالاحد خان تبعید شد و شاه علیرضا خان افسر بیگناه که ضارب و کشنده امیر حبیب الله خان را با افسر رها کننده آن از دست محافظ میسناخت از نظر سیاسی محکوم به اعدام شد. یکی از شهود دروغین که علیه او شهادت داد فتح علی خان جاغوری از خاندان سردار شیرعلی خان جاغوری بود و کندکمشر گلوله باران گردید. در حالیکه تا آنوقت در تمام حلقه های پایتخت علناً گفته میشد که کشنده امیر حبیب الله خان شجاع الدولة خان فراشباشی (عضو جمعیت سری دربار) است نه دیگری. همین شخص بود که در دوره امیر امان الله خان امین العسس کابل، وزیر امنیت عمومی، رییس تنظیمه هرات و بالآخره وزیر مختار افغانی در لندن گردید.... مستوفی الممالک میرزا محمدحسین خان در ۱۴ ثور ۱۲۹۸ هجری شمسی ۱۹۱۹ میلادی در باغ ارگ از درختی آویخته شد. « غبار ص ص ۷۴۴-۷۴۵

غبار مینویسد که نایب السلطنة یک سال و سه ماه در زندان ارگ باقی ماند و در شب جمعه ۲ رمضان ۱۳۳۸، ۳۱ ثور ۱۲۹۹ (۱۹۲۰) چشم از جهان پوشید. و به این صورت یک مرکز عمده ضد انگلیس در دربار افغانستان معدوم گردید. ص ۷۵۰

به هر صورت مستوفی الممالک محمدحسین خان و شاه علیرضاخان بدون محاکمه اعدام شدند و نایب السلطنة بعد از چندی در زندان ارگ درگذشت ولی تحقیقات قتل امیر حبیب الله خان، که امان الله خان وعده نموده بود، تا قاتل پدر تاجدار خود را دستگیر نکند آرام نخواهد نشست، بیاد فراموشی سپرده شد؛ و تا آخرین روز سلطنت امیر امان الله خان تعقیب نشد. مستوفی الممالک شاید آدم خوبی نبود؛ ولی هیچ کسی او را بدست داشتن در قتل امیر حبیب الله خان متهم ننموده است. اگر خیانت های نموده بود، حد اقل، حق محاکمه شدن را داشت، که محاکمه نشد و به امر اعلیحضرت امان الله خان بدار آویخته شد. اگر مسله خیانت، غدر و فساد را بهانه ای برای اعدام فوری محمدحسین خان قرار بدهیم از مضمون محمودطرزی در سراج الاخبار، که قبلاً متن آنرا آورده ایم، واضح میگردد که تقریباً هیچ مقام عالی رتبه حکومت امیر حبیب الله خان از آن مبرا نبود.

پایان

## مآخذ

- ۱: کاتب، فیض محمد. سراج التواریخ. چاپ چهارم، ایران سال ۱۳۷۰ هـ ش
- ۲: غبار، میرغلام محمد. افغانستان در مسیر تاریخ جلد اول. چاپ اول، کابل ۱۹۶۷.
- ۳: طرزی، محمود. مقالات. گردآورنده عبدالغفور روان فرهادی. کابل ۱۳۸۷ هـ ش.
- ۴: سراج الاخبار.
- ۵: مجددی، عبدالحق. افغانستان از امیر کبیر تا رهبر کبیر. پشاور ۱۳۷۸ هـ ش.
- 6: Gregorian, Vartan. The Emergence of Modern Afghanistan. U.S.A 1969.
- 7: Fletcher, Arnold. Afghanistan Highway of Conquest. U.S.A 1966.
- 8: Sykes, Percy. A History of Afghanistan Vol2. London 1981.
- 9: Adamec, W. Ludwig. Afghanistan Foreign Affairs to the Mid-Twentieth Century. U.S.A 1974.
- 10: Hamilton, Angus. Afghanistan. London, 1906.
- 11: Jewett, A.C. An American Engineer in Afghanistan. U.S.A 1948.
- 12: Miller, Charles. Khyber. U.S.A 1977.
- 13: Sareen, Anuradha. India and Afghanistan. Delhi, India. 1981.
- 14: Adamec, Ludwig. Afghanistan 1900-1923. U.S.A 1967.
- 15: Stewart, Rhea Tally. Fire in Afghanistan 1914-1929. U.S.A 1973.
- 16: Selection from Government Record Volume 2. Frontier and Overseas Expedition from India. Second Edition Pakistan 1982.
- 17: Pratap, Mahendra. My Life Story of Fifty Years. Delhi, India. 1966.
- 18: Kandahar Newsletters for the Year 19003-1904-1905, Volume 10. Reprinted Pakistan 1990.
- 19: Dairy of the British Agent at Kabul for the year 1908. Quetta Pakistan 1980.

د پانو شمیره: له 5 تر 5

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټينگه کړئ [maqalat@afghan-german.de](mailto:maqalat@afghan-german.de) یادونه: دليکنې د ليکنيزې بڼې پازوالي د ليکوال په غاړه ده، هيله من يو خپله ليکنه له راليرلو مخکې په خیر و لولئ